بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۹۳: یک‌شنبه ۲۵ اسفند ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یکی از مسالکی که در تفسیر لا ضرر و لا ضرار مطرح شده، مسلکی هست که مرحوم امام اشاره فرمودند و آن این است که لا ضرر و لا ضرار نهی باشد ولی آن هم نهی سلطانی به تعبیر ایشان. ایشان می‌فرمایند که برای بیان این مسلک باید مقدماتی را طی کرد. مقدمة اوّل این‌که پیامبر صلوات الله علیه شئونی در امت دارد. یکی از آنها نبوت و رسالت هست. یعنی تبلیغ احکام الهی، حالا چه احکام تکلیفیه باشد، چه احکام وضعیه باشد. حتی ارش الخدش.

نکتة دوم مقام سلطنت و ریاست و سیاست امت. به اعتبار این‌که خداوند تبارک و تعالی پیامبر را سلطان امت قرار داده و امت را رعیت پیامبر و پیامبر سائس البلاد و رئیس العباد هست. این مقام با مقام رسالت و تبلیغ فرق دارد. به اعتبار مبلغ و رسول بودن پیامبر امر و نهی‌ای ندارد، اگر امر و نهی‌ای در احکام الله داشته باشد این ارشاد به امر الله و نهیه هست. و اگر مکلّف آن را مخالفت کند، مخالفتش مخالفت رسول الله نخواهد بود، بلکه مخالفت خداوند تبارک و تعالی خواهد بود. کما این‌که اوامر ائمه همین شکل هست. مثل اوامر فقهایی که فتوای خودشان را برای مقلدینشان با لسان امر نقل می‌کنند. فقیهی اگر به مقلدش بگوید مثلاً اغسل ثوبک من ابواب ما لا یا یؤکل لحمه، این معنایش این است که خداوند تبارک و تعالی غسل ثوب را لازم کرده. اگر مقلد این حرف را گوش نکرد مخالفت فقیه نکرده، مخالفت خداوند سبحان را کرده. در ما نحن فیه هم همین، وقتی پیغمبر امر و نهی را به ما أنّه مبلغ و نبی انجام بدهد، در واقع این امر و نهی ارشادی است. اما اگر رسول خدا امر و نهی‌ای داشته باشد به اعتبار سلطان بودن و سائس بودن، اینجا اطاعت امرش بما أنّه امره لازم هست. اگر یک صبیه‌ای را امر کند که به یک قطری از اقطار بروند، این طاعتش بر آن صبیه واجب است به اعتبار سلطان و حاکم بودن. آیة شریفه «أَطيعُوا اللّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي اْلأَمْرِ مِنْكُمْ» را هم ناظر به این اوامر هست. اوامری که از پیغمبر و اولی الامر صادر می‌شود به اعتبار سلطان و اولیای مردم بودن. همچنین آیة شریفة «وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبينًا» این هم مقام دوم.

مقام سوم پیامبر، مقام قضا و حکومت هست. که حکومت شرعیه. جایی که مردم در یک موردی اختلاف می‌کنند، تنازع دارند، به پیغمبر مراجعه می‌کنند، پیغمبر حکم صادر می‌کند. گاهی اوقات پیامبر این دو مقام امارت و قضا را ممکن است به یک نفر تفویض کند، گاهی اوقات ممکن است یکی‌اش را به یکی تفویض کند، یکی‌اش را به یک کس دیگری تفویض کند. این مقدمة اوّل.

مقدمة دوم این‌که تعبیراتی که از پیغمبر وارد شده و یا از امیرالمؤمنین با لفظ قضا، حکم، امر، اینها مراد بیان حکم شرعی نیست. اگر همچین اراده بشود این مجاز باید باشد. ولی ظاهر این الفاظ این هست که قضاوت و امر و حکم به اعتبار سلطان بودن و امیر بودن است، یا من انه حیث قاضٍ و حاکمٍ شرعیٍ، لا من حیث انه مبلغ للحلال و الحرام.

و ایشان می‌فرماید که:

و ما ذكرنا مضافا إلى كونه موافقا للتحقيق و الظهور اللفظي يتضح بالتتبع و التدبر في موارد استعمال تلك الكلمات في الروايات الناقلة لقضايا رسول اللّه و أمير المؤمنين و أوامرهم السلطانية.

می‌گوید به خاطر همین هست که این تعبیرات نسبت به سایر ائمه علیهم السلام خیلی کم به کار رفته. چون ریاست و سلطنت ظاهریه نداشتند و به حسب ظاهر حکمی نداشتند.

البته نمی‌خواهیم بگوییم که امر رسول الله در موارد احکام الهیه به کار نمی‌رود. بلکه بحث این است که ظاهر این تعبیر امر مولوی است، نه ارشاد به امر آخر یا حکم الهی. امر مولوی هست که یا مربوط به، قضا و حکومت هست، امر مولوی به اعتبار سلطان بودن، حاکم بودن هست، یا به اعتبار قاضی بودن.

البته ایشان می‌فرماید نه این‌که ما می‌خواهیم بگوییم که ظاهر قضا و حَکَمَ و اَمَرَ، نَهی و امثال اینها، امر سلطانی، نهی سلطانی است. نمی‌خواهیم بگوییم حتماً باید امر سلطانی، یا نهی سلطانی با این الفاظ صادر بشود. نه، ممکن است گاهی اوقات اوامر صادره از پیامبر یا از امیر المؤمنین به اعتبار سلطان حاکم بودنش، به غیر الفاظ متقدمه هم باشد. مثلاً با لفظ قال. ولیکن در مورد قال نیازمند به قرینه هست. مثلاً در جایی که پیامبر به یک نفری دستور می‌دهد که تو رئیس جیش هستی، فلان جا برو، این قرینة مقام ظاهر این هست که پیامبر به اعتبار سلطان بودنش این امر صادر کرده. یا اگر دو نفر پیش پیغمبر بیایند، یکی‌شان بینه اقامه بکند، پیامبر بفرماید که ان المال لصاحب البینة. این ظاهرش این است که دارد قضاوت می‌کند و همین قال رسول الله ان المال لصاحب البینة با تعبیر قال، این قضای پیغمبر به حمل شایع هست.

بعد یک تعبیری دارد، ایشان می‌گوید:

و يمكن ان يقال: ان قوله: «أمر» بكذا ظاهر في الأمر المولوي السلطاني، و «قضى بكذا» ظاهر في فصل الخصومة، و «حكم» مردد بينهما يحتاج إلى قرينة معينة، و اما ما هو من قبيل «قال» فدلالته على القضاء أو الأمر المولوي تحتاج إلى قرينة حال أو مقال، نعم صيغ الأمر في حد نفسها ظاهرة في الأمر المولوي و كونها إرشادية يحتاج إلى القرينة.

این هم مقدمة سوم.

مقدمة چهارم این هست که ایشان یک سری مواردی را ذکر می‌کنند که کلمة قضی یا حکم به کار رفته و مرادشان، مراد از اینها به اعتبار امر مولوی سلطانی باشد یا.

ما في الكافي عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال رسول الله إنما أقضي بينكم بالبينات و الإيمان و عن تفسير الإمام عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: كان رسول الله يحكم بين الناس بالبينات و الإيمان الخبر و عن الكافي عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: كان رسول الله يقضى بشاهد واحد مع يمين صاحب الحق.

و همچنین موارد دیگر ذکر می‌کنند. و قضا امیر المؤمنین مشهورة، و عبارت‌های دیگری را در اینجا هست ذکر می‌کنند.

می‌گویند اینها مواردی هست که کأنّ قضا به اعتبار قاضی بودن و امثال اینهاست. بعد ایشان می‌گویند:

و مما ورد من قضايا رسول الله صلى الله عليه و آله بما انه سلطان و سائس ما في الكافي عن عقبة بن خالد ان النبي صلى الله عليه و آله قضى في هوائر النخل ان يكون النخلة و النخلتان للرجل في حائط الأخر فيختلفون في حقوق تلك فقضى فيها ان لكل نخلة من أولئك من الأرض مبلغ جريدة من جرائدها حين بعدها.

و عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قضى النبي صلى الله عليه و آله في رجل باع نخلا و استثنى عليه نخلة فقضى له رسول الله بالمدخل إليها و المخرج منها و مدى جرائدها و عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سمعته يقول: قضى رسول الله صلى الله عليه و آله في سيل وادي مهزور للزرع إلى الشراك و للنخل إلى الكعب ثم يرسل الماء إلى أسفل من ذلك.

و تا آخر این عبارت‌ها.

و بعد نمونه‌هایی را ذکر می‌کنند که:

و اما ما ورد بلفظ قال أو يقول و أمثال ذلك و كان المستفاد منه هو القضاء أو الأمر المولوي السلطاني فكثير أيضا يطلع عليه المتتبع، من ذلك.

یک سری نمونه‌هایی را ذکر می‌کنند، من جمله روایتی که پیامبر:

و منه ما عن الكافي بإسناده عن أبي عبد اللّه عليه السلام قال: كان رسول الله إذا أراد ان يبعث سرية دعاهم فأجلسهم بين يديه ثم يقول سيروا باسم الله و بالله و في سبيل الله و على ملة رسول الله لا تغلّوا و لا تمثلوا و لا تغدروا و لا تقتلوا شيخا فانيا و لا صبيا و لا امرأة و لا تقطعوا شجرا الا ان تضطروا إليها.

و روایت‌های دیگری را که باز.

ان أمير المؤمنين عليه السّلام كان يأمر في كل موطن لقينا فيه عدونا فيقول: لا تقتلوا القوم حتى يبدءوكم فإنكم بحمد الله على حجة و ترككم إياهم حتى يبدءوكم حجة أخرى لكم فإذا هزمتموهم فلا تقتلوا مدبرا و لا تجهزوا على جريح و لا تكشفوا عورة و لا تمثلوا بقتيل.

این مقدماتی که ایشان می‌چینند. بعد می‌فرمایند که در این حدیث قضا، این روایت ما نحن فیه، نفی ضرر و لا ضرار، در روایت عبادة بن صامت وارد شده با تعبیر و قضی ان لا ضرر و لا ضرار. با این تعبیر وارد شده. و این لفظ قضا و حَکَم و اَمَر این ظاهر در این هست که مقضی به از احکام رسول الله بما أنه سلطان او قاض هست، و لیس من قبیل تبلیغ احکام الله و کشف مراضی تعالی هست. اینجا هم که مقام قضا و فصل خصومت اصلاحی نیست. بنابراین ظاهرش این هست که از احکام پیامبر بما أنّه سلطان و امثال اینها هست. و انه نهی عن الضرر و الضرار و هو انه سائس الامة و رئیس الملة و سلطان و امیرهم.

بعد بحث را ادامه می‌دهند.

یک استدلالاتی هم از لابلای فرامایشات ایشان استفاده می‌شود که حالا به آن استدلالات بعداً خواهم پرداخت.

یک نکته‌ای در آغاز بحث به نظر می‌رسد که نیاز هست که در این بحث روشن بشود. اوّلاً چند نکته اینجا هست. در مورد پیامبر صلوات الله علیه این‌که امر و نهی ندارند، پیامبر حتماً امر و نهی‌ای که باشد باید بما أنّه سلطان باشد، ما روایاتی داریم صریحاً اشاره می‌کند که پیامبر حق جعل احکام دارد. پیامبر صرفاً مبلغ نیست، می‌تواند احکامی را جعل بکند. بعضی از احکام از مجعولات پیامبر هست. فرض الله داریم، و فرض النبی داریم که اینها به وسیلة پیامبر جعل شده. روایت‌های زیادی در این زمینه داریم. و احکامی را هم بر این مترتب کرده. آن که فرض الله هست، با فرض النبی در احکام فرق دارند. آنهایی که فرض النبی هست، احیاناً با تعبیر سنت از آنها یاد می‌شود. و بین فرض الله و فرض النبی فرق است. مثلاً حالا من بعضی از روایاتش را آنجا برایتان بخوانم.

یک بابی هست در کافی، باب التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که روایت‌های متعددی دارد، در این روایت‌ها بحث‌های این‌که خداوند بعضی از احکام را به پیامبر واگذار کرده اشاره به آنها شده و من یکی دو تا از این روایت‌هایش را می‌خوانم، روایت‌هایی که از جهت سندی. خیلی روایت‌های متعدد دارد. مثلاً یکی از این روایت‌ها این روایت:

اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عدّ و نبیه عدده.

قبلش عرض بکنم، یک بابی در بصائر الدرجات هست، باب التفویض علی رسول الله، در کافی هم مشابه این با هست. حالا من. روایت‌های کافی بخوانم. این روایت:

فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسٍ الْمَاصِرِ: «إِنَّ اللّٰهَ- عَزَّ وَ جَلَّ- أَدَّبَ نَبِيَّهُ، فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ، قَالَ: «إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، وَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله كَانَ مُسَدَّداً مُوَفَّقاً، مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ، لَا يَزِلُّ وَ لَايُخْطِئُ فِي شَيْ‌ءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ، فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللّٰهِ.

ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ- عَزَّ وَ جَلَّ- فَرَضَ الصَّلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ، فَأَضَافَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، وَ إِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَةً، فَصَارَتْ عَدِيلَ الْفَرِيضَةِ، لَا يَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَّا فِي السَّفَرِ، وَ أَفْرَدَ الرَّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَكَهَا قَائِمَةً فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ، فَأَجَازَ اللّٰهُ لَهُ ذٰلِكَ كُلَّهُ، فَصَارَتِ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله النَّوَافِلَ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلَيِ الْفَرِيضَةِ، فَأَجَازَ اللّٰهُ- عَزَّ وَ جَلَّ- لَهُ ذٰلِكَ،

هم قسمتی از نمازهای واجب را پیغمبر جعل کرده، هم نوافل را پیغمبر جعل کرده.

فَأَجَازَ اللّٰهُ- عَزَّ وَ جَلَّ- لَهُ ذٰلِكَ، وَ الْفَرِيضَةُ وَ النَّافِلَةُ إِحْدىٰ وَ خَمْسُونَ رَكْعَةً، مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِساً تُعَدَّانِ بِرَكْعَةٍ مَكَانَ الْوَتْرِ.

وَ فَرَضَ اللّٰهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ. وَ سَنَّ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلَيِ الْفَرِيضَةِ، فَأَجَازَ اللّٰهُ- عَزَّ وَ جَلَّ- لَهُ ذٰلِكَ.

وَ حَرَّمَ اللّٰهُ- عَزَّ وَ جَلَّ- الْخَمْرَ بِعَيْنِهَا، وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ، فَأَجَازَ اللّٰهُ لَهُ ذٰلِكَ.

وَ عَافَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله أَشْيَاءَ وَ كَرَّهَهَا، لَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ، إِنَّمَا... تا آخر روایت.

فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله أَمْرَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ وَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالتَّسْلِيمِ لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ».

این تعبیر. روایت دیگری عن زراره هم هست. ان الله

عَنْ زُرَارَةَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولَانِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ ص أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ- مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

که در بعضی از. این‌که ما بگوییم پیغمبر اطاعتش فقط از حیث سلطان بودن و امثال اینها هست، نه این بحث سلطان بودن نیست. بعضی اعتبار دیگری هست، پیامبر حق تشریع دارد و این حق تشریع را اعمال هم کرده است، و یک سری قوانینی را جعل کرده است و مانعی ندارد بگوییم این قوانین مجعول پیامبر هستند.

البته مرحوم امام شاید نمی‌خواهند اینجا این مطلب را انکار کنند که پیامبر احیاناً خودشان هم مسائلی را جعل می‌کردند. از آن حیث نیستند. آن هم یک جنبه‌ای هست که احیاناً ممکن است بعضی احکام را پیامبر جعل کرده باشند. ایشان می‌فرمایند علاوه بر احکام کلیه‌ای که خداوند مستقیماً یا با تأیید اوامر پیامبر جعل کرده و هست ما یک اوامر سلطانی و نواهی سلطانی هم داریم. ممکن است ایشان مرادشان از این کلام این باشد.

اینجا یک مطلبی وجود دارد، آن این است که اگر خداوند آن تعبیری هم که در کلام مرحوم امام هست که خداوند احکام الهی همه چیز را در بر می‌گیرد، حتی عرش الخدش، حتی عرش الخدش را که آوردند اشاره به بعضی از روایات هست که در تمام چیزها خداوند احکامی دارد. صحبت این است که اگر خداوند در همة امور احکام دارد، جایگاه اوامر پیامبر چه جایگاهی دارد؟ احکام کلیة الهی را که خداوند جعل نکرده. آن چی است؟ چطور شده که بعضی از احکام، احکامی باقی نمانده که این احکام را بخواهد پیامبر جعل کرده باشد. این یک نقطة مهمی هست در این بحث که نیازمند توضیح هست. من فرمایشات مرحوم امام را در کتاب‌های دیگرشان ندیدم. ولی در بحث‌هایی که در این زمینه هست، بحث‌های مفصلی هست که این اومر سلطانیه را بخواهند توجیه کنند، مثل مرحوم آقای صدر قائل به منطقة الفراغ هست یعنی یک سری امور را خداوند واگذار کرده به سلطان و حاکم شرعی. و سلطان و حاکم شرعی، آیا مرحوم امام هم به این منطقة الفراغ قائل هست یا نیست. این یک ابهامی هست که در کلمات مرحوم امام وجود دارد.

البته من یک تصویری اینجا به ذهنم می‌رسد، نمی‌دانم مرحوم امام این تصویر را دارد یا ندارد. آن تصویر این هست که.

مثال‌هایی که مرحوم امام اینجا مطرح می‌کنند در مورد اوامر، اوامر سلطانیه، به یک معنا اوامر سلطانیه روشن هست. آن این است که یک احکام کلیه‌ای خداوند فرموده. این احکام کلیه را پیغمبر در یک مورد خاص به افراد خاصی همان احکام را در آن افراد خاص پیاده می‌کند. مثلاً ببینید همین مواردی را که بعضی از مثال‌هایی که ایشان به عنوان مثال حکم سلطانی مطرح فرموده‌اند، این به آن معنا حکم سلطانی معلوم نیست باشد. مرحوم امام یکی از مثال‌هایی که برای حکم سلطانی مطرح کردند، مواردی که پیغمبر یا حضرت امیر یک سریه‌ای ۳۰:۲۸ را که می‌فرستادند دستوراتی به آن سریه می‌دادند.

می‌فرمودند که مثلا: لا تغلّوا و لا تمثلوا و لا تغدروا و لا تقتلوا شيخا فانيا و لا صبيا و لا امرأة

آیا اینها یک حکم کلی شرعی نیست که شخصی که در جنگ می‌رود حق مثله کردن ندارد، حق قدر ندارد، حق قتل شیخ فانی ندارد. یا جمله‌ای که حضرت امیر نسبت به کسانی را که برای جنگ می‌فرستادند، دستور می‌دادند، تعبیر می‌کردند: لا تقتلوا القوم حتى يبدءوكم.

که در جهاد، فإذا هزمتموهم فلا تقتلوا مدبرا و لا تجهزوا على جريح.

اینها ممکن است بگوییم یک سری احکام کلیه‌ای هستند. ولی تطبیق این احکام کلیه بر آن مورد خاص، این تطبیق به وسیلة آن امام علیه السلام صورت می‌گیرد. به این نحو ممکن است بگوییم که اصل این احکام، احکامی نیستند که خداوند این احکام را در تشریعاتش نباشد. در تشریعات خداوند هم آنها هست. این است که خداوند به یک گروه خاص آن حکم کلی الهی را تطبیق می‌کند و برای او می‌فهماند. این یک جور که بخواهیم بگوییم کأنّ اصل این حکم از خداوند هست ولی تطبیقش با پیامبر هست و حکم سلطانی به اعتبار آن تطبیق حکم به وسیلة پیامبر است.

یک جور دیگر یک مقدار دقیق‌تر ممکن است این بحث را مطرح کنیم. آن این است که گاهی اوقات خداوند به این نحو که ریزه‌کاری‌ها جعل کرده باشد، به این نحو نباشد. خداوند گفته که شما جهاد کنید به نحوی که مطابق عدالت و مصلحت هست به ولی امر مسلمین، یک چنین دستوری داده. به پیامبر دستور داده که شما جهاد کنید، علی الوجه الذی یوافق العدالة و المصلحة. این تطبیق این قاعدة کلیه بر مورد، این تطبیقش با پیغمبر هست. در واقع پیغمبر می‌داند که مُثله کردن، غدر کردن، قتل شیخ فانی، اینها خلاف عدالت است. یا خلاف عدالت است یا خلاف مصلحت است. بنابراین درست است که اصل این حکم به وسیلة خداوند جعل شده. ولی این‌که این حکم چجوری در مرحلة عمل اجرا بشود، و تشخیص صغرای آن کبری به پیغمبر واگذار شده. تشخیص این‌که چه چیزی مصلحت هست، چه چیزی عدالت به وسیلة او محقق می‌شود، آن را به مورد واگذار کرده باشد.

یا مثلاً حتی آن موارد دیگری هست. این قصة سیل وادی مهزور، که: قضى رسول الله صلى الله عليه و آله في سيل وادي مهزور للزرع إلى الشراك و للنخل إلى الكعب.

این‌که در آبی که جریان دارد، در مسیرش سربالایی یک سری مزارعی، نخلستان‌هایی هستند، این سیل از بالای کوه سرازیر می‌شود، یک نخلستان‌ها و مزارعی در بالا هست، و بعد یک نخلستان‌ها و چیزهایی پایین هست، اینجا در واقع یک قانون کلی می‌تواند، حالا این قانون، قانون عرفی باشد، می‌تواند قانون شرعی باشد، آن این است که، یعنی قانون تأسیسی شرعی باشد، یا قانون تأسیسی عرفی باشد که شرع هم آن را امضاء کرده، که تا جایی که در مسیر آب، مزارع اوّلیه نیازمند به آبیاری هستند، آن نیاز جدی به آبیاری را دارند، آن نیاز را، نیاز نوعی مزارع به آبیاری را او مقدم هست. یک حکم عرفی یا شرعی اینجا باشد. اما این‌که تشخیص این‌که چه مقدار این مزارع احتیاج دارند. چون بالأخره ببینید احتیاج مزارع تفاوت دارد، ممکن است کم و زیاد داشته باشد. این پیامبر هست که تشخیصش در مورد میزان احتیاج باغات اوّلیه، نخلستان‌ها و مزارع اوّلیه آنها مُحَکَّم است. یعنی یک قانون کلی شرعی هست. که این قانون می‌تواند تأسیس شرعی باشد. می‌تواند امضاء باشد. آن این است که اگر سیل در مسیرش نخلستان‌هایی وجود داشته باشد. مزارعی وجود داشته باشد، نخلستان‌ها و مزارعی که سیل ابتداء به آنها می‌رسد، تا جایی که نیاز جدی به آب داشته باشند، آنها مقدم هستند. اگر نیاز جدی آن مزارع و نخلستان‌های اوّلیه برطرف شد، به مزارع و نخلستان‌های بعدی آب داده می‌شود. آن یک نوع اولویتی وجود دارد. تشخیص این مقدار نیاز، این تشخیص با پیغمبر صلوات الله علیه هست. یعنی اصل قانون، قانون الهی هست. این قانون الهی. این قانون ممکن است یک درخت با درخت دیگر تفاوت داشته باشد در میزان احتیاج. ولی چون نمی‌شود یک قانون و ضابطة کلی تعیین کرد، میزان احتیاج نوعیه ملاک برای ذی حق بودن در مورد تمام موارد هست. آن مقداری که نوع مزارع در آن محیط خاص، در آن فضای خاص به آن احتیاج دارند این را واگذار کرده به پیامبر. این‌که من در همین ذیل وادی مهزور در بعضی از نقلیاتی که در عامه هست. این روایت خیلی معروفی است در مورد سیل وادی مهزور که می‌گوید این قانون فقط در مورد مدینه است، این‌که تعیین زرع الی الشراک، تا بند کفش. شراک نمی‌دانم بند کفش است چی است. شاید بند کفش باشد. و نخل تا کعب پای خود انسان باشد. اینها، یا کعب نخل نمی‌دانم، اینها مربوط به مدینه هست. چون در واقع میزان احتیاجی که درختان، نخلستان‌های مدینه داشتند این مقدار بوده. اصل قانون، یک قانونی هست، قانون شرعی عام است. ولی تطبیق این قانون بر مورد، این تطبیق این قانون واگذار شده به پیامبر بما أنّه سلطان الأمة و امثال اینها. اینجوری ما اصل حکم سلطانی را معنا بکنیم. که حکم سلطانی نه این‌که این حکم هیچ ریشة شرعی ندارد. نه، این حکم ریشة شرعی دارد، یعنی اصلش یک قانون کلی شرعی هست. ولی یک قانون کلی شرعی هست که تطبیقش به پیغمبر واگذار شده.

در مورد لا ضرر و لا ضرار هم که مرحوم امام تطبیق کردند ممکن است مراد ایشان این باشد، یک مقداری عبارت‌های ایشان خیلی روشن نیست که چجوری بحث را می‌خواهند دنبال کنند. آن این است که ممکن است مرحوم امام مرادشان این هست که خداوند این قانون را جعل کرده است که در اصل این‌که ضرر و ضرار نباید مؤمنین از همدیگر متضرر بشوند. اصل این یک قانون کلی الهی است. ولی این‌که این به یک معنا تعیین، در همین مثال سمره، در مثال سمره این‌که سمره حق نداشته باشد یک محدودیتی برای استفاده از مالش تعیین شده باشد، اینجور نیست که، این را می‌خواهم عرض بکنم که شارع مقدس یک حقوقی برای افراد در نظام اجتماعی‌شان تعیین کرده. برای این حقوق می‌خواهد به گونه‌ای رفتار بکند که همة افراد بتوانند از این حقوق بهره‌مند بشوند، به تعبیر عرفی نه سیخ بسوزد نه کباب تعبیر می‌کنند. این مطلب اقتضا می‌کند این‌که چجوری این حقوق را اجرا بشود که نه سیخ بسوزد نه کباب، این خودش یک موضوعی است. یعنی یک نوع محدودیتی شارع می‌خواهد برای استفادة از اموال قرار بدهد. می‌گوید شما استفادة از اموالتان را محدود می‌کنیم به مقداری که هم بتوانید از اموالتان بهره‌مند بشوید هم دیگران هم بتوانند از اموالشان بهره‌مند بشوند. تعیین محدودة حقوق افراد را ممکن است به پیامبر واگذار کرده باشد. یعنی اصل این‌که، در چه محدوده‌ای من حق داشته باشم، چقدر من بتوانم، اینها از مال خودم استفاده کنم، این به پیغمبر واگذار شده. پیغمبر این مطلب را تعیین کردند که شخص در صورتی می‌تواند، اگر بخواهد از مالش استفاده کند، باید به گونه‌ای باشد که دیگری متضرر نشود، ولو خودش یک نوع محدودیتی برایش ایجاد می‌شود، ولی این محدودیت اگر برای این هست که دیگری متضرر نشود، این مانعی ندارد.

تکمیل این بحث ان‌شاءالله فردا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان